

چهارشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۶۹ • ۹	
روزنامه	
هنر • روزنامه	
سلمان خوشرو: نقاشی از آهنگری هم سخت‌تر است	صفحه ۱۰
درنگی بر فیلم شاعرانه‌ای اثر «آنجلوپولوس»	صفحه ۱۱
خیابان‌های ملتهب	صفحه ۱۲

زیر نور صحنه
نکاتی درباره نمایش «من چه‌جوری ممکنه به‌پرنده باشم؟» جهان فیزیک و متافیزیک ماتئی ویسنی یک‌نمایشنامه‌نویسی مذهبی‌وابسته‌به‌فرهنگ ارتدوکس مسیحی است و البته فراتر از آن با دیدگاه عارفانه متونش را می‌نویسد. همین بینش متافیزیکی جهان سوررئالیسمش را مرتبط با مکتب رئالیسم جادویی می‌گرداند؛ ادبیاتی که در آن فضاهای متافیزیکی با جهان واقعیت درمی‌آمیزد و ملغمه‌ای از عینیت و ذهنیت بشری را در صحنه آشکار می‌کند. روح‌الله جعفری این سومین‌بار است که دچار ماتئی ویسنی‌یک شده است، اسب‌های پشت پنجره و یک محکوم به اعدام کارهای قبلی اوست و البته این‌بار موفق‌تر از آن دو، درک و دریافتش از متنی سخت و پیچیده را به صحنه آورده است. متن امن چه‌جوری ممکنه به‌پرنده باشم؟» که در خود پرسشی آشکار دارد، درباره مردی است که به‌طور ناقص‌الخلفه به دنیا آمده است. او بر دست راستش یک بال پرنده دارد و این خود سرآغاز مصایبی است که آزادی‌های فردی این مرد را محدود و محدودتر می‌کند و او مجبور به گریختن از خانه است تا در جامعه غیرقابل‌پیش‌بینی فرصتی برای آزادبودن نیابد چون واقعا نمی‌داند چرا باید دچار این سرنوشت شده باشد. ندانستگی چیره است بر فضا و او از کودکی برایش مجهول است درک اینکه چرا باید انسان-پرنده باشد. شاید فرشته است؟ شاید پرنده است؟ شاید انسان است؟ شاید؟ او خود پاسخی ندارد برای این پرسش‌ها چون چیزی بر او معلوم نشده است و دیگر هم برایش فرقی نمی‌کند چون این بال زیادی و نامعلوم دقیقاً اسباب رحمت و بهره‌رختگی‌اش شده است. مردم، هر یک بنابر اقتضای وجودی‌اش، به‌دنبال سوءاستفاده از این کودک و بعدها مرد با یک بال پرنده‌اند. آنها که مذهبی‌اند، او را نجات‌دهنده و شفادهنده خود فرض می‌کنند. تاجر و بازاری‌ها و کافه‌داران از به‌نماشادار آوردنش احساس خوبی دارند تا وقتی به کسب‌وکارشان بدهند. سیاستمداران هم به‌دنبال جذبش در مقام یک نشانه‌قابل ارزش

ماتئی ویسنی یک‌نمایشنامه‌نویسی مذهبی‌وابسته‌به‌فرهنگ ارتدوکس مسیحی است و البته فراتر از آن با دیدگاه عارفانه متونش را می‌نویسد. همین بینش متافیزیکی جهان سوررئالیسمش را مرتبط با مکتب رئالیسم جادویی می‌گرداند؛ ادبیاتی که در آن فضاهای متافیزیکی با جهان واقعیت درمی‌آمیزد و ملغمه‌ای از عینیت و ذهنیت بشری را در صحنه آشکار می‌کند. روح‌الله جعفری این سومین‌بار است که دچار ماتئی ویسنی‌یک شده است، اسب‌های پشت پنجره و یک محکوم به اعدام کارهای قبلی اوست و البته این‌بار موفق‌تر از آن دو، درک و دریافتش از متنی سخت و پیچیده را به صحنه آورده است. متن امن چه‌جوری ممکنه به‌پرنده باشم؟» که در خود پرسشی آشکار دارد، درباره مردی است که به‌طور ناقص‌الخلفه به دنیا آمده است. او بر دست راستش یک بال پرنده دارد و این خود سرآغاز مصایبی است که آزادی‌های فردی این مرد را محدود و محدودتر می‌کند و او مجبور به گریختن از خانه است تا در جامعه غیرقابل‌پیش‌بینی فرصتی برای آزادبودن نیابد چون واقعا نمی‌داند چرا باید دچار این سرنوشت شده باشد. ندانستگی چیره است بر فضا و او از کودکی برایش مجهول است درک اینکه چرا باید انسان-پرنده باشد. شاید فرشته است؟ شاید پرنده است؟ شاید انسان است؟ شاید؟ او خود پاسخی ندارد برای این پرسش‌ها چون چیزی بر او معلوم نشده است و دیگر هم برایش فرقی نمی‌کند چون این بال زیادی و نامعلوم دقیقاً اسباب رحمت و بهره‌رختگی‌اش شده است. مردم، هر یک بنابر اقتضای وجودی‌اش، به‌دنبال سوءاستفاده از این کودک و بعدها مرد با یک بال پرنده‌اند. آنها که مذهبی‌اند، او را نجات‌دهنده و شفادهنده خود فرض می‌کنند. تاجر و بازاری‌ها و کافه‌داران از به‌نماشادار آوردنش احساس خوبی دارند تا وقتی به کسب‌وکارشان بدهند. سیاستمداران هم به‌دنبال جذبش در مقام یک نشانه‌قابل ارزش
--



و تبلیغی هستند فرقی نمی‌کند سوسیال یا لیبرال یا ملغمه‌ای از این دو باشند، مهم جنب آن مرد برای تبلیغ دستگاه فکری خود است، بنابراین همه برای این تصاحب کورکورانه با هم رقابت و جالش و جنگ دارند. دشمن این ملت و کشور هم آن را مانعی برای خود و رشد و ترقی آنان فرض می‌کند و می‌خواهد این مرد بالدار را بکشد. مردم عادی و به بی‌بست‌رسیده و مات و کارتن‌خواب هم از درک این فراری بی‌خانمان عاجزند نتیجه هم دربه‌مدی و آوارگی است و کلی رنج و مصیبت و تنهایی، روح‌الله جعفری از بازیگران خواسته که هرکدام در لباس یک نقش فرو روند. در نتیجه همه به اقتضای متن یک نقش تپیکبال را بازی می‌کنند چون واقعا در آنها ابعاد چندگانه‌ای وجود ندارد و همه در سطح شناسانده می‌شوند، به‌جز مرد بالدار که بسیار پیچیده است و حتی نشانه‌ای استعاریک و شاعرانه و عارفانه است. برخی از بازیگران موفق ترند و برخی هنوز به اصلاح و بازنگری در بازی‌هایشان نیاز است. نسرين درخشان‌زاده (زن کافهدار)، علیرضا مدنی (مجرى شهربازی)، رضا پایی (فرمانده دشمن)، رضا بهرامی (فرمانده ارتش)، مهسا کریم‌زاده (پزشک ارتشی)، مجید امیری (مرد بی‌خانمان بی‌اراده)، جواد مولتیا (مرد کو با دوربین) و مجید رحمتی (مرد فقط با یک بال) از جمله بازیگرانی هستند که صحنه معلومت بازی می‌کنند و به‌جها (مهدیس یگانه‌فر و آریان غلامی)، یعنی نقش و موقعیتشان کاملاً مشخص بود و می‌دانستی الان به کجای متن خود را آویختند! تا وجوه کم‌دی و تراز‌دی را معلوم کنند. خسرو شهرآز که همیشه بازی‌اش در ارایه نقش‌های چندبعدی مثال‌زدنی است، الان در ارایه نقش مرد معلول دقیقاً باتکلیف‌یاد و گریه‌هایش معلوم نیست چرا باید انجام شود. او فقط می‌خواهد به سرنوشتش متعرض باشد چون با وجود ازدست‌اندن یک دست در جنگ برای مردم، مورد بی‌توجهی واقع شده است و به‌عنوان اعتراضی فقط فریاد می‌زند و صحنه را ترک می‌گوید. امیر عدل‌پور و مریم راسخ نقش یک مرد و زن را بازی می‌کنند بی‌آنکه بتوانند چشم‌ضعیف را بازی کنند. بقیه نقش‌افزینان انرژی لازم را ندارند تا نقش‌هایشان حتی در همان قالب‌های کلیشه‌عیان و آشکار شود! شیرین اسماعیلی باید این چشم‌سوم نشسته‌برپسین‌ها را بتواند به صحنه بیاورد چراکه این نقش مکمل نقش مرد با یک بال است و اگر این دو همدیگر را بیابند انگار اتفاق تازه‌ای در راه نجات و رستگاری بشر خواهد افتاد. بقیه هم چون فضا، موقعیت و نقش‌ش را باور نکرده‌اند به آن انرژی لازم نرسیده‌اند تا مخاطب را به شکل شگفتی اسیر لحظه‌های این درام غیرمتعارف‌گردانند.

جعفری توانسته در درازای چهارسو آنچه باید را سمت‌وسوی درست بدهد. یعنی کلی صحنه و لحظه را در تلاوم هم قرار دهد بی‌آنکه بخواهد چیزی را جابه‌جا کند و نور هم عنصر رطادهنده در کلیت اجراست. لباس‌های الهام شعبانی و طراحی احمد کچه‌چیان هم در خدمت ایده اجرایی است که بشود با حداقل‌های ممکن این اجرای شلوغ و سخت را به نتیجه مطلوب نزدیک‌تر کرد. برای همین چشم‌نوازی اجرا با عناصر دیداری به رتاج‌های دلنشین منجر می‌شود و مخاطب را درگیر می‌کند.

چهارشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۶۹ • ۹	
روزنامه	
هنر • روزنامه	
سلمان خوشرو: نقاشی از آهنگری هم سخت‌تر است	صفحه ۱۰
درنگی بر فیلم شاعرانه‌ای اثر «آنجلوپولوس»	صفحه ۱۱
خیابان‌های ملتهب	صفحه ۱۲

روزنه آبی
درباره «در روزهای آخر اسفند» تلفیق دنیای حقیقی و موسیقی مارتین شسمون‌پور، آهنگساز: کنسرت‌تئاتر «در روزهای آخر اسفند» یکی از باشکوه‌ترین اجرای‌های چندسال اخیر است؛ اثری متفاوت با اجرایی دشوار که من در شب اول به تماشای آن رفتم. بی‌تغلیز بود. متن نمایش از نظر روایی شباهت زیادی به یک اپرای معاصر داشت. با این حال این اثر یک اپرا یا تئاتر موزیکال نیست، بلکه نمایش به معنی واقعی کلمه است؛ چرا که نویسنده و کارگردان آنقدر دقیق هنر تئاتر و موسیقی را تلفیق کرده‌اند که تماشاگر فراموش می‌کند که شاهد چه‌فرم اجرایی‌ای است. چگونگی پیوندقسمت‌های نمایشی به بخش‌های موسیقی و بازگشت به تئاتر از نقاط قوت این اجراست. نمایش از لحاظ صحنه‌ارایی و طراحی لباس شباهت زیادی به تئاترهای برادوی دارد و این برخلاف غالب‌نمایش‌های اجراشده در این سال‌هاست که پایدشت فانتزی بوده‌اند یا مخاطب را در فضاهای مینیمال و کمینه قرار می‌دهند. در حالی‌که «در روزهای آخر اسفند» با فضای واقعی ما را به دنیای حقیقی زندگی‌مان نزدیک می‌کند. این بستر کلاسیک هنگامی که با موسیقی تلفیق می‌شود بیشتر ما را در دنیای تخیلمان غرق می‌کند. مثل زمانی که در محیط‌های عمومی، با هدفون موسیقی گوش می‌دهیم و از تفاوت آنچه می‌بینیم و می‌شنویم لذت می‌بریم. توضیح بیشترممکن است لذت‌تماشای آن را برای عزیزانی که هنوز ندیده‌اند کاهش دهد. همین بس که این اجرا را حتما باید دید و شنید. محمد رحمانیان پیش از این ترانه‌های قدیمی‌ر روی صحنه برد. او موسیقی و ظرایف اجرایی آن را به‌خوبی آهنگسازان می‌شناسد. متأسفانه بسیاری از هنرمندان سینما و تئاتر امروز ما، اولین چیزی که از اثر خود حذف می‌کنند موسیقی است، اما محمد رحمانیان در این‌اثر موسیقی را به بهترین شکل به تماشاگران هدیه می‌دهد. موسیقی «در روزهای آخر اسفند» مجموعه‌ای است از آثار جلوبندان و پاپ و به‌ترین لحظات زندگی، همراه ما بوده‌اند؛ قطعاتی که حظ شنیدن آنها برای هزاران‌بار نیز تکراری نخواهد بود. گروه موسیقی این اجرا از نظر شنیداری، فرم شورای دارن که در دست نوازندگان چیره‌دست این نمایش بسیار دلچسب اجرایی‌شوند. وا اما باز بنگران! اشکان خطیبی از آن دسته بازیگرانی است که موسیقی را به‌خوبی می‌شناسد. او تمام ظرایف بازیگری را نشان می‌دهد و انرژی خوبی به اجرا می‌بخشد. از طرفی هنگام خواندن تمرکز کم‌البالی در حفظ ریتم و تکنیک‌های خوانندگی دارد که به جرات می‌توان گفت اجرای صحیح این نکت در این اجرا بسیار دشوار است. چراکه پیوند موسیقی و بازیگری در بیشتر مواقع برعهده اوست. غزل شاکری به‌عنوان اولین حضور در صحنه تئاتر عالی بود. همخوانی و بازیگری برای اولین‌بار روی صحنه تالار وحدت کار بسیار دشواری است. تماشای «در روزهای آخر اسفند» علاوه بر تمامی جذابیت‌های ذکرشده به ما نشان می‌دهد که بازیگر خوب باید چه قابلیت‌هایی داشته باشد. رضا یزدانی هم تأثیر خیلی خوبی داشت؛ با صدای گرم و اجرای درخشان. پایانی عالی برای یک نمایش بسیار عالی!

درباره «در روزهای آخر اسفند» تلفیق دنیای حقیقی و موسیقی مارتین شسمون‌پور، آهنگساز: کنسرت‌تئاتر «در روزهای آخر اسفند» یکی از باشکوه‌ترین اجرای‌های چندسال اخیر است؛ اثری متفاوت با اجرایی دشوار که من در شب اول به تماشای آن رفتم. بی‌تغلیز بود. متن نمایش از نظر روایی شباهت زیادی به یک اپرای معاصر داشت. با این حال این اثر یک اپرا یا تئاتر موزیکال نیست، بلکه نمایش به معنی واقعی کلمه است؛ چرا که نویسنده و کارگردان آنقدر دقیق هنر تئاتر و موسیقی را تلفیق کرده‌اند که تماشاگر فراموش می‌کند که شاهد چه‌فرم اجرایی‌ای است. چگونگی پیوندقسمت‌های نمایشی به بخش‌های موسیقی و بازگشت به تئاتر از نقاط قوت این اجراست. نمایش از لحاظ صحنه‌ارایی و طراحی لباس شباهت زیادی به تئاترهای برادوی دارد و این برخلاف غالب‌نمایش‌های اجراشده در این سال‌هاست که پایدشت فانتزی بوده‌اند یا مخاطب را در فضاهای مینیمال و کمینه قرار می‌دهند. در حالی‌که «در روزهای آخر اسفند» با فضای واقعی ما را به دنیای حقیقی زندگی‌مان نزدیک می‌کند. این بستر کلاسیک هنگامی که با موسیقی تلفیق می‌شود بیشتر ما را در دنیای تخیلمان غرق می‌کند. مثل زمانی که در محیط‌های عمومی، با هدفون موسیقی گوش می‌دهیم و از تفاوت آنچه می‌بینیم و می‌شنویم لذت می‌بریم. توضیح بیشترممکن است لذت‌تماشای آن را برای عزیزانی که هنوز ندیده‌اند کاهش دهد. همین بس که این اجرا را حتما باید دید و شنید. محمد رحمانیان پیش از این ترانه‌های قدیمی‌ر روی صحنه برد. او موسیقی و ظرایف اجرایی آن را به‌خوبی آهنگسازان می‌شناسد. متأسفانه بسیاری از هنرمندان سینما و تئاتر امروز ما، اولین چیزی که از اثر خود حذف می‌کنند موسیقی است، اما محمد رحمانیان در این‌اثر موسیقی را به بهترین شکل به تماشاگران هدیه می‌دهد. موسیقی «در روزهای آخر اسفند» مجموعه‌ای است از آثار جلوبندان و پاپ و به‌ترین لحظات زندگی، همراه ما بوده‌اند؛ قطعاتی که حظ شنیدن آنها برای هزاران‌بار نیز تکراری نخواهد بود. گروه موسیقی این اجرا از نظر شنیداری، فرم شورای دارن که در دست نوازندگان چیره‌دست این نمایش بسیار دلچسب اجرایی‌شوند. وا اما باز بنگران! اشکان خطیبی از آن دسته بازیگرانی است که موسیقی را به‌خوبی می‌شناسد. او تمام ظرایف بازیگری را نشان می‌دهد و انرژی خوبی به اجرا می‌بخشد. از طرفی هنگام خواندن تمرکز کم‌البالی در حفظ ریتم و تکنیک‌های خوانندگی دارد که به جرات می‌توان گفت اجرای صحیح این نکت در این اجرا بسیار دشوار است. چراکه پیوند موسیقی و بازیگری در بیشتر مواقع برعهده اوست. غزل شاکری به‌عنوان اولین حضور در صحنه تئاتر عالی بود. همخوانی و بازیگری برای اولین‌بار روی صحنه تالار وحدت کار بسیار دشواری است. تماشای «در روزهای آخر اسفند» علاوه بر تمامی جذابیت‌های ذکرشده به ما نشان می‌دهد که بازیگر خوب باید چه قابلیت‌هایی داشته باشد. رضا یزدانی هم تأثیر خیلی خوبی داشت؛ با صدای گرم و اجرای درخشان. پایانی عالی برای یک نمایش بسیار عالی!
--

اشکان خطیبی از آن دسته بازیگرانی است که موسیقی را به‌خوبی می‌شناسد. او تمام ظرایف بازیگری را نشان می‌دهد و انرژی خوبی به اجرا می‌بخشد. از طرفی هنگام خواندن تمرکز کم‌البالی در حفظ ریتم و تکنیک‌های خوانندگی دارد که به جرات می‌توان گفت اجرای صحیح این نکت در این اجرا بسیار دشوار است. چراکه پیوند موسیقی و بازیگری در بیشتر مواقع برعهده اوست. غزل شاکری به‌عنوان اولین حضور در صحنه تئاتر عالی بود. همخوانی و بازیگری برای اولین‌بار روی صحنه تالار وحدت کار بسیار دشواری است. تماشای «در روزهای آخر اسفند» علاوه بر تمامی جذابیت‌های ذکرشده به ما نشان می‌دهد که بازیگر خوب باید چه قابلیت‌هایی داشته باشد. رضا یزدانی هم تأثیر خیلی خوبی داشت؛ با صدای گرم و اجرای درخشان. پایانی عالی برای یک نمایش بسیار عالی!

درباره «در روزهای آخر اسفند» تلفیق دنیای حقیقی و موسیقی مارتین شسمون‌پور، آهنگساز: کنسرت‌تئاتر «در روزهای آخر اسفند» یکی از باشکوه‌ترین اجرای‌های چندسال اخیر است؛ اثری متفاوت با اجرایی دشوار که من در شب اول به تماشای آن رفتم. بی‌تغلیز بود. متن نمایش از نظر روایی شباهت زیادی به یک اپرای معاصر داشت. با این حال این اثر یک اپرا یا تئاتر موزیکال نیست، بلکه نمایش به معنی واقعی کلمه است؛ چرا که نویسنده و کارگردان آنقدر دقیق هنر تئاتر و موسیقی را تلفیق کرده‌اند که تماشاگر فراموش می‌کند که شاهد چه‌فرم اجرایی‌ای است. چگونگی پیوندقسمت‌های نمایشی به بخش‌های موسیقی و بازگشت به تئاتر از نقاط قوت این اجراست. نمایش از لحاظ صحنه‌ارایی و طراحی لباس شباهت زیادی به تئاترهای برادوی دارد و این برخلاف غالب‌نمایش‌های اجراشده در این سال‌هاست که پایدشت فانتزی بوده‌اند یا مخاطب را در فضاهای مینیمال و کمینه قرار می‌دهند. در حالی‌که «در روزهای آخر اسفند» با فضای واقعی ما را به دنیای حقیقی زندگی‌مان نزدیک می‌کند. این بستر کلاسیک هنگامی که با موسیقی تلفیق می‌شود بیشتر ما را در دنیای تخیلمان غرق می‌کند. مثل زمانی که در محیط‌های عمومی، با هدفون موسیقی گوش می‌دهیم و از تفاوت آنچه می‌بینیم و می‌شنویم لذت می‌بریم. توضیح بیشترممکن است لذت‌تماشای آن را برای عزیزانی که هنوز ندیده‌اند کاهش دهد. همین بس که این اجرا را حتما باید دید و شنید. محمد رحمانیان پیش از این ترانه‌های قدیمی‌ر روی صحنه برد. او موسیقی و ظرایف اجرایی آن را به‌خوبی آهنگسازان می‌شناسد. متأسفانه بسیاری از هنرمندان سینما و تئاتر امروز ما، اولین چیزی که از اثر خود حذف می‌کنند موسیقی است، اما محمد رحمانیان در این‌اثر موسیقی را به بهترین شکل به تماشاگران هدیه می‌دهد. موسیقی «در روزهای آخر اسفند» مجموعه‌ای است از آثار جلوبندان و پاپ و به‌ترین لحظات زندگی، همراه ما بوده‌اند؛ قطعاتی که حظ شنیدن آنها برای هزاران‌بار نیز تکراری نخواهد بود. گروه موسیقی این اجرا از نظر شنیداری، فرم شورای دارن که در دست نوازندگان چیره‌دست این نمایش بسیار دلچسب اجرایی‌شوند. وا اما باز بنگران! اشکان خطیبی از آن دسته بازیگرانی است که موسیقی را به‌خوبی می‌شناسد. او تمام ظرایف بازیگری را نشان می‌دهد و انرژی خوبی به اجرا می‌بخشد. از طرفی هنگام خواندن تمرکز کم‌البالی در حفظ ریتم و تکنیک‌های خوانندگی دارد که به جرات می‌توان گفت اجرای صحیح این نکت در این اجرا بسیار دشوار است. چراکه پیوند موسیقی و بازیگری در بیشتر مواقع برعهده اوست. غزل شاکری به‌عنوان اولین حضور در صحنه تئاتر عالی بود. همخوانی و بازیگری برای اولین‌بار روی صحنه تالار وحدت کار بسیار دشواری است. تماشای «در روزهای آخر اسفند» علاوه بر تمامی جذابیت‌های ذکرشده به ما نشان می‌دهد که بازیگر خوب باید چه قابلیت‌هایی داشته باشد. رضا یزدانی هم تأثیر خیلی خوبی داشت؛ با صدای گرم و اجرای درخشان. پایانی عالی برای یک نمایش بسیار عالی!
--



درباره «در روزهای آخر اسفند» تلفیق دنیای حقیقی و موسیقی مارتین شسمون‌پور، آهنگساز: کنسرت‌تئاتر «در روزهای آخر اسفند» یکی از باشکوه‌ترین اجرای‌های چندسال اخیر است؛ اثری متفاوت با اجرایی دشوار که من در شب اول به تماشای آن رفتم. بی‌تغلیز بود. متن نمایش از نظر روایی شباهت زیادی به یک اپرای معاصر داشت. با این حال این اثر یک اپرا یا تئاتر موزیکال نیست، بلکه نمایش به معنی واقعی کلمه است؛ چرا که نویسنده و کارگردان آنقدر دقیق هنر تئاتر و موسیقی را تلفیق کرده‌اند که تماشاگر فراموش می‌کند که شاهد چه‌فرم اجرایی‌ای است. چگونگی پیوندقسمت‌های نمایشی به بخش‌های موسیقی و بازگشت به تئاتر از نقاط قوت این اجراست. نمایش از لحاظ صحنه‌ارایی و طراحی لباس شباهت زیادی به تئاترهای برادوی دارد و این برخلاف غالب‌نمایش‌های اجراشده در این سال‌هاست که پایدشت فانتزی بوده‌اند یا مخاطب را در فضاهای مینیمال و کمینه قرار می‌دهند. در حالی‌که «در روزهای آخر اسفند» با فضای واقعی ما را به دنیای حقیقی زندگی‌مان نزدیک می‌کند. این بستر کلاسیک هنگامی که با موسیقی تلفیق می‌شود بیشتر ما را در دنیای تخیلمان غرق می‌کند. مثل زمانی که در محیط‌های عمومی، با هدفون موسیقی گوش می‌دهیم و از تفاوت آنچه می‌بینیم و می‌شنویم لذت می‌بریم. توضیح بیشترممکن است لذت‌تماشای آن را برای عزیزانی که هنوز ندیده‌اند کاهش دهد. همین بس که این اجرا را حتما باید دید و شنید. محمد رحمانیان پیش از این ترانه‌های قدیمی‌ر روی صحنه برد. او موسیقی و ظرایف اجرایی آن را به‌خوبی آهنگسازان می‌شناسد. متأسفانه بسیاری از هنرمندان سینما و تئاتر امروز ما، اولین چیزی که از اثر خود حذف می‌کنند موسیقی است، اما محمد رحمانیان در این‌اثر موسیقی را به بهترین شکل به تماشاگران هدیه می‌دهد. موسیقی «در روزهای آخر اسفند» مجموعه‌ای است از آثار جلوبندان و پاپ و به‌ترین لحظات زندگی، همراه ما بوده‌اند؛ قطعاتی که حظ شنیدن آنها برای هزاران‌بار نیز تکراری نخواهد بود. گروه موسیقی این اجرا از نظر شنیداری، فرم شورای دارن که در دست نوازندگان چیره‌دست این نمایش بسیار دلچسب اجرایی‌شوند. وا اما باز بنگران! اشکان خطیبی از آن دسته بازیگرانی است که موسیقی را به‌خوبی می‌شناسد. او تمام ظرایف بازیگری را نشان می‌دهد و انرژی خوبی به اجرا می‌بخشد. از طرفی هنگام خواندن تمرکز کم‌البالی در حفظ ریتم و تکنیک‌های خوانندگی دارد که به جرات می‌توان گفت اجرای صحیح این نکت در این اجرا بسیار دشوار است. چراکه پیوند موسیقی و بازیگری در بیشتر مواقع برعهده اوست. غزل شاکری به‌عنوان اولین حضور در صحنه تئاتر عالی بود. همخوانی و بازیگری برای اولین‌بار روی صحنه تالار وحدت کار بسیار دشواری است. تماشای «در روزهای آخر اسفند» علاوه بر تمامی جذابیت‌های ذکرشده به ما نشان می‌دهد که بازیگر خوب باید چه قابلیت‌هایی داشته باشد. رضا یزدانی هم تأثیر خیلی خوبی داشت؛ با صدای گرم و اجرای درخشان. پایانی عالی برای یک نمایش بسیار عالی!
--

غزل شاکری هم این اتفاق افتاده است. اگر هر کار دیگری بود، فکر می‌کنم در میانه راه دیگر ادامه نمی‌داد. درست نمی‌گویم؟

شاکری: بله. شرط و شروطهایی هم داشتم. خطیبی: گفتم این هدف مهم‌تر از هر چیز دیگری بود. این هدف هر چقدر جلودتر می‌رفتم پرتنگ‌تر هم می‌شد. برای همین برایش جنگیدیم و پایش ایستادیم. وقت کمی هم داشتیم. ما پیش‌تولیمان را با آقای رحمانیان و بهروز شروع کرده بودیم. اما واقعا از روزی که برای کار اسارت زدم یک‌ماه و پنج‌روز بیشتر وقت نداشتیم. من از اولین تمرین‌ها تا اجرای پنجم چند باری با شما همراه شده بودم. در این یک‌ماه و چندروز واقعا اجرا متفاوت شده بود. می‌توانم به جرات بگویم فکر نمی‌کردم که بتوانم در این زمان کم به چنین هماهنگی رسید.

خطیبی: یک نکته دیگری هم هست. الان که فکر می‌کنم می‌بینم غزل درست می‌گوید که موسیقی در تئاتر هست، تو هم به نکته درستی اشاره می‌کنی که می‌گویی تئاتر ما کمتر از موسیقی بهره می‌گیرد. دلیل چنین تلافقی در این است که شناخت درست و دقیقی از مفهوم موسیقی وجود ندارد. اگر محمد رحمانیان و چند کارگردان تئاتری که در این سال‌ها کارهایشان با موسیقی آمیخته بوده را به کناری بگذارم بقیه خیلی با موسیقی سروکار ندارند. حداقل در سینما که به جرات می‌توانم بگویم که درک درستی از موسیقی وجود ندارد. به جرات می‌گویم ۹۰درصد تهیه‌کننده‌ها و کارگردان‌ها می‌نویسند درک درستی از موسیقی ندارند. چطور می‌توانی توقع داشته باشی تا موسیقی جایگاه درستش را داشته‌باشد. در سینما اسارت‌زننده کار تهیه‌کننده، کارگردان وفیلمنامه‌نویس است. بعد از آن موزیسین به آنها اضافه می‌شود. وقتی کسی که دارد کار را اسارت می‌زند با می‌نویسد درک درستی از موسیقی نداشته باشد، چطور می‌شود فکر کرد کاری ساخته شود که موسیقی بخش مهمی را دربر گیرد؟ کار موزیکال هم نه.

شاکری: من فکر می‌کنم بیشترین مشکل از همین جاست. تعداد آدم‌هایی که زاویه دید بازی داشته باشند و بتوانند چند مجموعه را باهم ببینند بسیار کم است. معدود هنرمندانی را داریم که اطلاعات حداقلی از چند رویداد هنری داشته باشند. کلا گروه‌های هنری متفاوت خیلی دیر با هم همراه می‌شوند. یعنی کسی که تئاتر کار می‌کند زبان موزیسین را نمی‌فهمد، موزیسین هم زبان او را نمی‌فهمد و امکان همکاری‌شان کم پیش می‌آید. اما همان‌طوری که گفتم حرکت‌هایی در حال شکل‌گیری است. حضور سحر لطفی به عنوان خواننده در یک اجرای تئاتر اتفاق خوبی است. سبکش متفاوت است را کاری نلدام اما صدای خوبی دارد. این قدم‌ها در حال برداشته‌شدن است اما تا آن نقطه اصلی راه دراز در پیش است.

خطیبی: تو درست می‌گویی اما ما یک مشکل دیگر هم داریم. هر کاری را که شروع می‌کنیم و جریانی راه می‌افتد...

شاکری: منظورت نقد کردن آن است؟

خطیبی: نه تا نقد کاری ندارم. آن خصوصیت ذاتی ماهاست که همدیگر را نقد کنیم. در وجود ما هم هست اما حرف من این است که وقتی کاری را شروع می‌کنیم و موفق هم می‌شود آنقدر الگوبرداری‌های بد و بدون شناخت زیاد می‌شود که خراب می‌شود، مثل اینکه فردی با یک نقش معروف می‌شود و دائماً نقش‌های شبیه آن به او پیشنهاد می‌شود. این تکرار‌ها اینقدر زیاد می‌شود که خودش شپیمان می‌شود و می‌گوید چه کاری کردم.

درباره «در روزهای آخر اسفند» تلفیق دنیای حقیقی و موسیقی مارتین شسمون‌پور، آهنگساز: کنسرت‌تئاتر «در روزهای آخر اسفند» یکی از باشکوه‌ترین اجرای‌های چندسال اخیر است؛ اثری متفاوت با اجرایی دشوار که من در شب اول به تماشای آن رفتم. بی‌تغلیز بود. متن نمایش از نظر روایی شباهت زیادی به یک اپرای معاصر داشت. با این حال این اثر یک اپرا یا تئاتر موزیکال نیست، بلکه نمایش به معنی واقعی کلمه است؛ چرا که نویسنده و کارگردان آنقدر دقیق هنر تئاتر و موسیقی را تلفیق کرده‌اند که تماشاگر فراموش می‌کند که شاهد چه‌فرم اجرایی‌ای است. چگونگی پیوندقسمت‌های نمایشی به بخش‌های موسیقی و بازگشت به تئاتر از نقاط قوت این اجراست. نمایش از لحاظ صحنه‌ارایی و طراحی لباس شباهت زیادی به تئاترهای برادوی دارد و این برخلاف غالب‌نمایش‌های اجراشده در این سال‌هاست که پایدشت فانتزی بوده‌اند یا مخاطب را در فضاهای مینیمال و کمینه قرار می‌دهند. در حالی‌که «در روزهای آخر اسفند» با فضای واقعی ما را به دنیای حقیقی زندگی‌مان نزدیک می‌کند. این بستر کلاسیک هنگامی که با موسیقی تلفیق می‌شود بیشتر ما را در دنیای تخیلمان غرق می‌کند. مثل زمانی که در محیط‌های عمومی، با هدفون موسیقی گوش می‌دهیم و از تفاوت آنچه می‌بینیم و می‌شنویم لذت می‌بریم. توضیح بیشترممکن است لذت‌تماشای آن را برای عزیزانی که هنوز ندیده‌اند کاهش دهد. همین بس که این اجرا را حتما باید دید و شنید. محمد رحمانیان پیش از این ترانه‌های قدیمی‌ر روی صحنه برد. او موسیقی و ظرایف اجرایی آن را به‌خوبی آهنگسازان می‌شناسد. متأسفانه بسیاری از هنرمندان سینما و تئاتر امروز ما، اولین چیزی که از اثر خود حذف می‌کنند موسیقی است، اما محمد رحمانیان در این‌اثر موسیقی را به بهترین شکل به تماشاگران هدیه می‌دهد. موسیقی «در روزهای آخر اسفند» مجموعه‌ای است از آثار جلوبندان و پاپ و به‌ترین لحظات زندگی، همراه ما بوده‌اند؛ قطعاتی که حظ شنیدن آنها برای هزاران‌بار نیز تکراری نخواهد بود. گروه موسیقی این اجرا از نظر شنیداری، فرم شورای دارن که در دست نوازندگان چیره‌دست این نمایش بسیار دلچسب اجرایی‌شوند. وا اما باز بنگران! اشکان خطیبی از آن دسته بازیگرانی است که موسیقی را به‌خوبی می‌شناسد. او تمام ظرایف بازیگری را نشان می‌دهد و انرژی خوبی به اجرا می‌بخشد. از طرفی هنگام خواندن تمرکز کم‌البالی در حفظ ریتم و تکنیک‌های خوانندگی دارد که به جرات می‌توان گفت اجرای صحیح این نکت در این اجرا بسیار دشوار است. چراکه پیوند موسیقی و بازیگری در بیشتر مواقع برعهده اوست. غزل شاکری به‌عنوان اولین حضور در صحنه تئاتر عالی بود. همخوانی و بازیگری برای اولین‌بار روی صحنه تالار وحدت کار بسیار دشواری است. تماشای «در روزهای آخر اسفند» علاوه بر تمامی جذابیت‌های ذکرشده به ما نشان می‌دهد که بازیگر خوب باید چه قابلیت‌هایی داشته باشد. رضا یزدانی هم تأثیر خیلی خوبی داشت؛ با صدای گرم و اجرای درخشان. پایانی عالی برای یک نمایش بسیار عالی!
--

درباره «در روزهای آخر اسفند» تلفیق دنیای حقیقی و موسیقی مارتین شسمون‌پور، آهنگساز: کنسرت‌تئاتر «در روزهای آخر اسفند» یکی از باشکوه‌ترین اجرای‌های چندسال اخیر است؛ اثری متفاوت با اجرایی دشوار که من در شب اول به تماشای آن رفتم. بی‌تغلیز بود. متن نمایش از نظر روایی شباهت زیادی به یک اپرای معاصر داشت. با این حال این اثر یک اپرا یا تئاتر موزیکال نیست، بلکه نمایش به معنی واقعی کلمه است؛ چرا که نویسنده و کارگردان آنقدر دقیق هنر تئاتر و موسیقی را تلفیق کرده‌اند که تماشاگر فراموش می‌کند که شاهد چه‌فرم اجرایی‌ای است. چگونگی پیوندقسمت‌های نمایشی به بخش‌های موسیقی و بازگشت به تئاتر از نقاط قوت این اجراست. نمایش از لحاظ صحنه‌ارایی و طراحی لباس شباهت زیادی به تئاترهای برادوی دارد و این برخلاف غالب‌نمایش‌های اجراشده در این سال‌هاست که پایدشت فانتزی بوده‌اند یا مخاطب را در فضاهای مینیمال و کمینه قرار می‌دهند. در حالی‌که «در روزهای آخر اسفند» با فضای واقعی ما را به دنیای حقیقی زندگی‌مان نزدیک می‌کند. این بستر کلاسیک هنگامی که با موسیقی تلفیق می‌شود بیشتر ما را در دنیای تخیلمان غرق می‌کند. مثل زمانی که در محیط‌های عمومی، با هدفون موسیقی گوش می‌دهیم و از تفاوت آنچه می‌بینیم و می‌شنویم لذت می‌بریم. توضیح بیشترممکن است لذت‌تماشای آن را برای عزیزانی که هنوز ندیده‌اند کاهش دهد. همین بس که این اجرا را حتما باید دید و شنید. محمد رحمانیان پیش از این ترانه‌های قدیمی‌ر روی صحنه برد. او موسیقی و ظرایف اجرایی آن را به‌خوبی آهنگسازان می‌شناسد. متأسفانه بسیاری از هنرمندان سینما و تئاتر امروز ما، اولین چیزی که از اثر خود حذف می‌کنند موسیقی است، اما محمد رحمانیان در این‌اثر موسیقی را به بهترین شکل به تماشاگران هدیه می‌دهد. موسیقی «در روزهای آخر اسفند» مجموعه‌ای است از آثار جلوبندان و پاپ و به‌ترین لحظات زندگی، همراه ما بوده‌اند؛ قطعاتی که حظ شنیدن آنها برای هزاران‌بار نیز تکراری نخواهد بود. گروه موسیقی این اجرا از نظر شنیداری، فرم شورای دارن که در دست نوازندگان چیره‌دست این نمایش بسیار دلچسب اجرایی‌شوند. وا اما باز بنگران! اشکان خطیبی از آن دسته بازیگرانی است که موسیقی را به‌خوبی می‌شناسد. او تمام ظرایف بازیگری را نشان می‌دهد و انرژی خوبی به اجرا می‌بخشد. از طرفی هنگام خواندن تمرکز کم‌البالی در حفظ ریتم و تکنیک‌های خوانندگی دارد که به جرات می‌توان گفت اجرای صحیح این نکت در این اجرا بسیار دشوار است. چراکه پیوند موسیقی و بازیگری در بیشتر مواقع برعهده اوست. غزل شاکری به‌عنوان اولین حضور در صحنه تئاتر عالی بود. همخوانی و بازیگری برای اولین‌بار روی صحنه تالار وحدت کار بسیار دشواری است. تماشای «در روزهای آخر اسفند» علاوه بر تمامی جذابیت‌های ذکرشده به ما نشان می‌دهد که بازیگر خوب باید چه قابلیت‌هایی داشته باشد. رضا یزدانی هم تأثیر خیلی خوبی داشت؛ با صدای گرم و اجرای درخشان. پایانی عالی برای یک نمایش بسیار عالی!
--

خطیبی: در همه‌جای دنیا همه کارها تخصصی است. فقط بازیگری نیست، لوله‌کش هم که باشی باید تخصص داشته‌ و درسش را خوانده باشی. هر شغلی از پرستاری و روانشناسی و مشاغل دیگر دوره‌های تخصصی دیده‌اند. در سایر نقاط جهان چون بازیگری مقوله تخصصی است بازیگر باید بلد باشد که علاوه بر توانایی‌های بازیگری ساز بزند، اسب‌سواری کند و بخواند. ما در ایران بازیگرانی داریم که رانندگی بلدنیستند.

آخ سب سوال همین‌جاست اگر غزل شاکری و اشکان خطیبی با چنین استعدادی کنار محمد رحمانیان قرار نمی‌گرفتند، این اجرا اشکل می‌گرفت؟

خطیبی: آقای رحمانیان چنین بازیگری را تربیت می‌کرد.

آخ در اینکه این اتفاق می‌افتاد هیچ شکی نیست. اما فقط این یک اجرا نیست. ظرفیت تئاتر ما چنین توانایی‌هایی را دارد که بازیگرانی داشته باشد که هم خوب بازی کنند و هم بخوانند ...

خطیبی: این قدم‌های کوچک ما را به اینچنین جایی می‌رساند. به قول بهروز که قبلاً گفته بود امیدوارم این اجرا نقطه شروعی برای جریان همراهی بیشتر موسیقی و تئاتر باشد. الان کسی غزل را روی صحنه می‌بیند، کارش را دوست دارد و به خاطر می‌سپارد، مثل همان خاتم و آقای که آمدند گفتند که خودشان را جای او می‌دیدند. از یک جایی باید شروع شود. یک کارگردان دیگر ما را در کنار هم می‌بینند و می‌گویند چه خوب تا ۱۰ سال دیگر اجرای متنوعی شکل می‌گیرد. متأسفانه این سال‌ها آنقدر درگیر مسایلی غیر از مسایل اصلی هنری رخ‌داده روی صحنه‌ها بودیم که خیلی از راه‌ها طی نشده است. این دانه‌ای است که کاشته شده است. باید مراقبش بود بنگاریم رشد کند. نخواهیم سریع بکوبیمش و زیرآبش را بزنیم. این جریان می‌تواند رشد کند و در طول سالیان راه خودش را پیدا کند. اگر نه که باز ۱۰ سال دیگر یکی می‌آید از نو شروع می‌کند و باز در نقطه شروع هستیم.

شاکری: نکته‌ای را هم من اضافه کنم. در این چند ماه من تئاترهای زیادی را دیده‌ام و فکر می‌کنم موسیقی دارد راه خودش را در تئاتر باز می‌کند. این اتفاق مبارک است. اجرای ما پاپ‌تر و انگلیسی‌زبان است و مخاطب خودش را دارد. اما واقعیت این است که در این چند ماه موسیقی جایگاه خوبی در تئاتر به دست آورده است. وقتی راه هنری باز شود آدم‌های زیادی می‌آیند و کار می‌کنند. من دوستان زیادی دارم که بازیگر سینما و تئاتر هستند و سوال می‌کنند و به طرف یادگیری موسیقی می‌روند. اگر این اتفاقات مثل تئاتر ما بیشتر شود، آدم‌های زیادی وسوسه می‌شوند که بروند روی موسیقی و زبان‌شان کار کنند. خیلی از خواننده‌ها هم علاقه‌مند می‌شوند که بروند بازیگری را تجربه کنند. از هر دو طرف به سمت هم گرایش پیدا می‌کنند.

درباره «در روزهای آخر اسفند» تلفیق دنیای حقیقی و موسیقی مارتین شسمون‌پور، آهنگساز: کنسرت‌تئاتر «در روزهای آخر اسفند» یکی از باشکوه‌ترین اجرای‌های چندسال اخیر است؛ اثری متفاوت با اجرایی دشوار که من در شب اول به تماشای آن رفتم. بی‌تغلیز بود. متن نمایش از نظر روایی شباهت زیادی به یک اپرای معاصر داشت. با این حال این اثر یک اپرا یا تئاتر موزیکال نیست، بلکه نمایش به معنی واقعی کلمه است؛ چرا که نویسنده و کارگردان آنقدر دقیق هنر تئاتر و موسیقی را تلفیق کرده‌اند که تماشاگر فراموش می‌کند که شاهد چه‌فرم اجرایی‌ای است. چگونگی پیوندقسمت‌های نمایشی به بخش‌های موسیقی و بازگشت به تئاتر از نقاط قوت این اجراست. نمایش از لحاظ صحنه‌ارایی و طراحی لباس شباهت زیادی به تئاترهای برادوی دارد و این برخلاف غالب‌نمایش‌های اجراشده در این سال‌هاست که پایدشت فانتزی بوده‌اند یا مخاطب را در فضاهای مینیمال و کمینه قرار می‌دهند. در حالی‌که «در روزهای آخر اسفند» با فضای واقعی ما را به دنیای حقیقی زندگی‌مان نزدیک می‌کند. این بستر کلاسیک هنگامی که با موسیقی تلفیق می‌شود بیشتر ما را در دنیای تخیلمان غرق می‌کند. مثل زمانی که در محیط‌های عمومی، با هدفون موسیقی گوش می‌دهیم و از تفاوت آنچه می‌بینیم و می‌شنویم لذت می‌بریم. توضیح بیشترممکن است لذت‌تماشای آن را برای عزیزانی که هنوز ندیده‌اند کاهش دهد. همین بس که این اجرا را حتما باید دید و شنید. محمد رحمانیان پیش از این ترانه‌های قدیمی‌ر روی صحنه برد. او موسیقی و ظرایف اجرایی آن را به‌خوبی آهنگسازان می‌شناسد. متأسفانه بسیاری از هنرمندان سینما و تئاتر امروز ما، اولین چیزی که از اثر خود حذف می‌کنند موسیقی است، اما محمد رحمانیان در این‌اثر موسیقی را به بهترین شکل به تماشاگران هدیه می‌دهد. موسیقی «در روزهای آخر اسفند» مجموعه‌ای است از آثار جلوبندان و پاپ و به‌ترین لحظات زندگی، همراه ما بوده‌اند؛ قطعاتی که حظ شنیدن آنها برای هزاران‌بار نیز تکراری نخواهد بود. گروه موسیقی این اجرا از نظر شنیداری، فرم شورای دارن که در دست نوازندگان چیره‌دست این نمایش بسیار دلچسب اجرایی‌شوند. وا اما باز بنگران! اشکان خطیبی از آن دسته بازیگرانی است که موسیقی را به‌خوبی می‌شناسد. او تمام ظرایف بازیگری را نشان می‌دهد و انرژی خوبی به اجرا می‌بخشد. از طرفی هنگام خواندن تمرکز کم‌البالی در حفظ ریتم و تکنیک‌های خوانندگی دارد که به جرات می‌توان گفت اجرای صحیح این نکت در این اجرا بسیار دشوار است. چراکه پیوند موسیقی و بازیگری در بیشتر مواقع برعهده اوست. غزل شاکری به‌عنوان اولین حضور در صحنه تئاتر عالی بود. همخوانی و بازیگری برای اولین‌بار روی صحنه تالار وحدت کار بسیار دشواری است. تماشای «در روزهای آخر اسفند» علاوه بر تمامی جذابیت‌های ذکرشده به ما نشان می‌دهد که بازیگر خوب باید چه قابلیت‌هایی داشته باشد. رضا یزدانی هم تأثیر خیلی خوبی داشت؛ با صدای گرم و اجرای درخشان. پایانی عالی برای یک نمایش بسیار عالی!
--